

مفهوم «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه»^۱

سید جواد ورعی^۲

چکیده

«ولایت مطلقه» اصطلاحی است که در دانش‌های مختلف به کار برده می‌شود. در این مقاله به کاربرد این اصطلاح در دانش فقه پرداخته شده است. فرضیه مقاله آن است که قید «اطلاق» برای «ولایت» معنای یکسانی در عبارات فقهی ندارد. یک بررسی اجمالی نشان می‌دهد که این واژه به تناسب موضوع مورد بحث، در معانی مختلف به کار رفته است. دست کم شش معنا و مفهوم از این واژه در عبارات فقیهان دیده می‌شود که نشانه نسبی بودن معنا و مفهوم آن است. بر ولایتی که «مقید به مصلحت نیست»، «افزون بر حوزه عمومی، حوزه خصوصی را هم شامل می‌شود»، «فراتر از دایره امور ضروری جامعه، همه امور عمومی را در بر بگیرد»، «افزون بر اجرای احکام شرعی، به وضع قانون در دایره مباحات مبادرت ورزد»، «افزون بر اجرای احکام، در قلمرو مباحات و الزامیات شرعی قانون وضع نماید» و «ولایت بر اموال امام (ع)»، ولایت مطلقه اطلاق شده است. این تنوع کاربرد نشان می‌دهد که قید اطلاق در اصطلاح ولایت مطلقه، یک معنا و مفهوم ندارد و به تناسب موضوع مورد بحث و اختلاف، معنایی متفاوت از دیگری دارد. هدف از مقاله نشان دادن نسبیت در مفهوم اطلاق در اصطلاح فقهی ولایت مطلقه است. روش تحقیق هم با استناد به منابع معتبر فقهی، توصیفی - تحلیلی خواهد بود.

واژگان کلیدی: اطلاق، ولایت مطلقه، فقه، مصلحت، احکام شرعی، مباحات، الزامیات.

^۱ - تاریخ دریافت: ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۱، تاریخ پذیرش: ۰۸ مرداد ۱۴۰۱.

^۲ - عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، دانشیار گروه حقوق و فقه اجتماعی

مقدمه

در تفسیر و تبیین قید «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» دیدگاه یکسانی وجود ندارد. برداشت فقیهان از معنا و مفهوم اطلاق در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» متفاوت است. پرسش اصلی مقاله آن است که «واژه اطلاق در اصطلاح فقهی ولایت مطلقه به چه معناست؟» برای رسیدن به پاسخ این پرسش، ناگزیر از مراجعه به کتب معتبر فقهی در ادوار مختلف و استقصاء معانی متعدد احتمالی این واژه هستیم. فرضیه تحقیق آن است که این واژه در عبارات فقهی به تناسب موضوع بحث، در معانی متعددی به کار رفته که به کمک قرائن و شواهد موجود در هر مورد قابل شناسایی است. نمی‌توان به صرف اشتراک لفظی واژه «اطلاق» در عبارات متعدد فقهی معنای واحدی برای آن تصور کرد؛ چنان که نباید اشتراک لفظی این واژه در دانش فقه، عرفان و سیاست ما را دچار خطا کند و گمان کنیم که در همه این علوم به یک معنا و مفهوم به کار رفته است.

گفتنی است که پیش از این در باره ولایت مطلقه فقیه مقالاتی به رشته تحریر درآمده، اما از این زاویه می‌توان به مقاله «مفهوم اطلاق در ولایت مطلقه» به قلم دکتر محمد جواد ارسطو اشاره نمود. در آن مقاله تفسیرهای نادرستی که از اطلاق ولایت فقیه شده، نقد کرده و تفاوت واژه اطلاق در دو اصطلاح «ولایت مطلقه» و «حکومت مطلقه» را شرح داده، و در بخش پایانی به برخی از معانی اطلاق ولایت در کلمات فقیهان اشاره نموده است. هدف مقاله حاضر با آن مقاله متفاوت است. در این مقاله معانی متعدد واژه «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» در کلمات فقیهان استقصاء شده تا تمایز مراد و مقصود امام خمینی از واژه «اطلاق» در اصطلاح «ولایت مطلقه» با معانی دیگر این واژه در عبارات فقیهان روشن شود. هدف از نگارش مقاله و استقصاء مفاهیم متعدد واژه «اطلاق» در اصطلاح «ولایت مطلقه» در عبارات فقهی این بود که نشان داده شود،

اولاً، واژه «اطلاق» در این اصطلاح فقهی معانی متعددی دارد و در همه عبارات فقهی در یک معنا به کار نرفته است.

ثانیاً، معنای آن در هر عبارتی بستگی به موضوع بحث و شواهد و قرائن به کار رفته در آن دارد؛ و به عبارت دیگر، مفهومی کاملاً نسبی است. به این معنا که در هر عبارتی نفی یک قید است، نه نفی همه قیود.

بنابراین نباید تصور شود که اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» در عبارات فقیهان به یک معناست یا در ادبیات امام خمینی، رهبر فقید انقلاب اسلامی، به معنای مطلق و رها بودن ولایت از همه جهات و حیثیات بوده و با اصطلاح «سلطنت مطلقه در ادبیات سیاسی» مترادف است.

قبل از تبیین معانی متعدد اطلاق در اصطلاح «ولایت مطلقه» در عبارات فقهی، به برخی از کاربردهای واژه اطلاق در کتب فقهی می‌پردازیم که ارتباط مستقیمی به موضوع اصلی این مقاله ندارد، اما به منظور نشان دادن وسعت کاربرد این واژه در عبارات فقیهان لازم به نظر می‌رسد.

از برخی عبارات فقهی در تفسیر آیه شریفه «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض» (توبه، ۷۱) استفاده می‌شود که مقصود از اطلاق ولایت، شمول آن بر جان مولی‌علیه، علاوه بر مال اوست. در دفع این احتمال که «متعلق ولایت در آیه شریفه معلوم نیست، شاید مؤمنان تنها بر اموال یکدیگر ولایت داشته باشند»، به اطلاق ولایت در

آیه استناد شده که اعم از جان و مال است. (مراغی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۵۸۶) البته باید توجه داشت که در این بیان فقهی مقصود از اطلاق ولایت، اطلاق کلمه «اولیاء» در آیه شریفه است که از ولایت مؤمنان بر یکدیگر سخن گفته، بدون آن که متعلق ولایت را تعیین کرده باشد. یعنی آیه شریفه در ولایت مطلق مؤمنان بر یکدیگر ظهور دارد، و مراد از اطلاق ولایت، ولایت بر مال و جان است، نه فقط بر مال. اتفاقاً همین برداشت از آیه موجب شده که فقیهان برای مؤمن عادل در ابواب مختلف فقهی ولایت قائل شوند؛ یعنی هر جا که حاکم شرع ولایت دارد، در صورت فقدان یا عدم امکان اعمال ولایت از جانب او، هر مؤمن عادلی ولایت دارد؛ (همان) و چون ولایت حاکم شرع اختصاص به اموال ندارد، ولایت مؤمن عادل نیز تنها به اموال محدود نمی‌شود.

گاهی مراد از اطلاق ولایت، نفی قید خاصی در یک موضوع معین و محدود است. مثلاً در بحث جهاد، این پرسش مطرح است که حاکم در چه بازه زمانی می‌تواند با دشمن قرارداد صلح یا آتش بس منعقد کند؟ برخی از فقیهان با استناد به آیات قرآن، مدت ده سال برای قرارداد صلح و مدت حداقل چهار ماه و حداکثر یک سال برای آتش بس (هدنه) قائل شده‌اند، اما بسیاری از فقیهان معتقدند چون ولایت حاکم مطلقه است، هیچ‌یک از این دو نوع قرارداد محدود به زمان معینی نیست، بلکه دائرمدار مصلحتی است که حاکم تشخیص می‌دهد. او وظیفه دارد تصمیمی بگیرد که اصلح می‌داند. (نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۱، ص ۴۹۸) محدود کردن زمامدار جامعه به عقد قرارداد صلح برای یک زمان معین و مشخص در همه زمان‌ها و مکان‌ها منطقی و معقول نیست، بلکه این‌گونه موضوعات از امور سیال و ناپایدار است که تابع شرایط و مقتضیات زمانی و مکانی است.

یا به هنگام بحث از ولایت فقیه بر اموری مانند: اموال صغیر، مجهول، اوقاف، خمس و زکات و مانند آن، تصریح شده که حتی در صورت امکان اطلاق ولایت، این اطلاق اقتضا ندارد که فقیه دیگر حق مزاحمت با فقیهی داشته باشد که عهده‌دار امور مذکور شده است، زیرا ولایت در این‌گونه امور حیثی بوده و از یک زاویه مشخصی است. (خیمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۹۰) به این معنا که فقیه - مثلاً - بر موقوفه ولایت دارد، حتی اگر تحت اداره و تصدی فقیه دیگر باشد، اما اطلاق ولایت او از این جهت، ایجاب نمی‌کند او بتواند در آن موقوفه تصرف نماید، چرا که به معنای ولایت بر فقیه دیگری است که بالفعل متصدی آن موقوفه می‌باشد.

در این مقاله این‌گونه موارد خاص از اطلاق ولایت مورد نظر نیست، بلکه آن‌چه مورد نظر است، کاربرد واژه «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» در عبارات فقیهان است.

اینک به بیان معانی و مفاهیم متعدد واژه «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» در عبارات فقهی می‌پردازیم.

۱- ولایت فراتر از رعایت مصلحت

گاهی از واژه «اطلاق» در اصطلاح ولایت مطلقه، «ولایت فراتر از رعایت مصلحت» اراده می‌شود. به این معنا که ولی حق تصمیم‌گیری در حوزه شخصی یا عمومی دیگران را دارد، بی‌آن‌که بر او لازم باشد، مصلحت موئی علیه را رعایت کند، یا تصمیماتش در مورد او فاقد مفسده باشد. او ولایت مطلق دارد و لازم نیست در اعمال ولایت، مصلحت کسانی را در نظر بگیرد که تحت ولایت او هستند یا در تصمیماتش فقدان مفسده را احراز نماید. ولایتی که مالک بر ملک خویش دارد، از این قبیل است. مالک در ملک خود حق هر گونه تصرفی را دارد، کسی نمی‌تواند

به او اعتراض کند که تصرف تو در این ملک خلاف مصلحت است یا مفسده دارد. مالک می‌تواند ملک خود را به دیگری هبه کند؛ می‌تواند بلااستفاده رها کند تا تخریب شود؛ می‌تواند به صورت مجانی در اختیار دیگری قرار دهد تا از آن استفاده نماید. البته این که نباید تصرف او مصداق اسراف یا تبذیر باشد، مطلب دیگری است که خارج از بحث کنونی است. بنابر این معنا از اطلاق، همان گونه که اختیار مالک نسبت به ملکش مطلق است، اختیارات ولی هم مطلق بوده و در چارچوب رعایت مصلحت یا فقدان مفسده نیست.

برخی از عبارات فقهی گویای چنین برداشتی از «اتلاق» در اصطلاح ولایت مطلقه است که به نمونه‌هایی اشاره می‌شود.

شیخ انصاری که ولایت فقیه را در عصر غیبت (به معنای تصرف استقلالی در شئون زندگی مردم و بدون نیاز به اذن دیگری) نفی کرده، معنای گسترده‌ای از اطلاق اراده کرده، به گونه‌ای که این معنا در برابر قیود و محدودیت‌های متعددی قرار دارد. ابتدا عبارت ایشان را نقل کرده، سپس در بخش‌های مختلف این مقاله بدان استناد خواهیم کرد. گفتنی است که به اعتقاد وی، ولایت با چنین گستره وسیعی به پیامبر و امام معصوم اختصاص دارد که از آن به ولایت مطلقه تعبیر شده است.

«ولایت دو گونه قابل تصویر است: اول، ولایت استقلالی ولی، با صرف نظر از این که تصرف دیگری منوط به اذن او باشد یا نباشد؛ ... دوم، تصرف دیگران منوط به به اذن ولی باشد، هر چند این ولی دارای حق تصرف استقلالی نباشد. مقتضای اصل، عدم ثبوت هر یک از دو نوع ولایت بر دیگری است؛ اما دلایل چهارگانه: کتاب، سنت، عقل و اجماع، پیامبر و ائمه معصوم را از تحت اصل یادشده خارج می‌کنند... مقصود از این بحث آن است که تصور اختصاص وجوب اطاعت از امام به اوامر شرعی، و اینکه دلیلی بر لزوم اطاعت از اوامر عرفی یا سلطنت آنان بر اموال و نفوس وجود ندارد، پاسخ داده شود. به طور کلی، از جستجو و دقت در دلایل چهارگانه استفاده می‌شود که امام (ع) از جانب خداوند بر مردم ولایت مطلقه (به معنای اول) دارد و تصرفات آنان در شئون مختلف زندگی مردم نافذ است.» (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۵۴۶ - ۵۴۸)

دقت در سخن فوق نشان می‌دهد که از دیدگاه شیخ، اطلاق ولایت به معنای نفی انواع محدودیت‌ها به شرح ذیل است:

یکم، محدودیت ولایت به «رعایت مصلحت مولی علیهم».

دوم، محدودیت ولایت به «امور عمومی جامعه و عدم شمول آن به اموال و نفوس مردم».

سوم، محدودیت ولایت به «دایره اوامر شرعی و عدم شمول اوامر عرفی»، و لزوم اطاعت از آنان در این چارچوب.

به محدودیت‌های ردیف دوم و سوم، در ادامه بحث خواهیم پرداخت، اما در باره محدودیت نوع اول که در این بخش مورد بحث است، برخی از فقیهان معاصر تعبیر «استقلال ولی در تصرف» در عبارت شیخ انصاری را به این معنا دانسته‌اند که حتی مشروط به رعایت مصلحت هم نباشد. چون نتیجه این تفسیر آن است که افزون بر رأی و نظر ولی، هیچ عامل دیگری ولایت او را محدود نسازد حتی رعایت مصلحت؛ چنان که تصرفات انسان در مال خویش

منوط به رعایت مصلحت نیست، بلکه تنها منوط به رأی و رضایت اوست، هر چند فاقد مصلحت باشد. (خلخالی، ۱۴۲۵، ص ۳۵۱)

همین دو نمونه از عبارات فقیهان کافی است تا معلوم شود که گاهی وصف «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه»، به معنای اختیارات فراتر از چارچوب مصلحت است و لازم نیست صاحب ولایت در اعمال ولایتش مصلحت شخص یا شیء تحت ولایتش (مولی علیه) را رعایت نماید.

۲- ولایت فراتر از امور عمومی جامعه

یکی دیگر از معانی و مفاهیم «اطلاق» در اصطلاح ولایت مطلقه، در برابر ولایت عامه و قلمرو امور عمومی جامعه است. ولایتی که افزون بر حوزه عمومی و اجتماعی، قلمرو حوزه خصوصی و فردی مردم را هم شامل شود. معمولاً فقیهان چنین ولایتی را مخصوص پیامبر و امام معصوم دانسته و در عدم ثبوت آن برای فقیه عادل در عصر غیبت تردیدی ندارند. هر چند برخی از فقیهان مانند آخوند خراسانی در ثبوت چنین ولایتی حتی برای پیامبر و امام هم تردید داشته و آن را نفی کرده، و معتقد است: آیاتی چون «النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم» (احزاب، ۶) تنها قلمروی را شامل می‌شود که به آنان اختیار داده شده یعنی امور مهم سیاسی، نه امور جزئی که به قلمرو خصوصی و شخصی افراد مثل: فروش خانه و ازدواج مربوط می‌شود. (خراسانی، ۱۴۰۶ق، ص ۹۳)

غیر از عبارت پیشین شیخ انصاری که نمونه‌ای از کاربرد واژه اطلاق در این معنا بود، به یک نمونه دیگر از عبارات فقهی اشاره می‌شود.

مسئله ولایت چنان که در محل خود تحقیق شده، سه درجه دارد: درجه نخست آن که فقیه تنها در دایره امور حسیبه ولایت داشته باشد. یعنی اموری که می‌دانیم خوشایند قانون‌گذار حکیم بوده و هرگز راضی به رهاکردن آنها نیست مثل اموال اشخاص غایب و کسانی که دسترسی به اموال خویش ندارند، و مانند آن. درجه دوم، ولایت بر اموری که به نوع مردم مربوط می‌شود، یعنی اعمالی که به خاطر مصالح مسلمانان انجام می‌شود، مثل: اعمالی که از شئون کارگزاران حکومتی و پادشاهان شمرده می‌شود. درجه سوم، ولایت مطلقه حتی بر امور شخصی افراد، مثل: طلاق- دادن همسر کسی یا فروش یا حتی بخشیدن خانه او به دیگری. ظاهراً عدم ثبوت این درجه از ولایت برای فقیه جامع شرایط در عصر غیبت از مسلمات بوده و به جز افرادی نادر، کسی بدان قائل نیست. (بجنوردی، ۱۳۹۵، ج ۲، ص ۶۲۵)

چنان که ملاحظه می‌شود سومین درجه ولایت را که گستره‌ترین آن است، ولایت مطلقه نامیده، و به گستره ولایت به امور شخصی و خصوصی تفسیر شده است. یعنی ولایت اختصاص به حوزه عمومی زندگی مردم نداشته و قلمرو خصوصی و شخصی آنان را هم در بر می‌گیرد، از این رو به «مطلقه» تعبیر شده؛ و به عبارت روشن‌تر، اطلاق ولایت به معنای «نفی محدودیت ولایت به حوزه امور عمومی» است.

۳- ولایت فراتر از بیان احکام، قضاوت و امور حسبیه (ولایت بر اجرای جمیع احکام)

همه فقیهان افتاء و قضاوت را از شئون فقیه عادل در عصر غیبت می‌دانند. در این مسئله تردیدی و مخالفی وجود ندارد. افزون بر آن، همه فقیهان تصرف در امور حسبیه را نیز از شئون فقیه عادل می‌دانند، به گونه‌ای که نائینی آن را «ضروری فقه امامیه» شمرده است. (نائینی، ۱۳۸۲ش، صص ۷۵-۷۶) بنابراین هر گاه سخن از ولایت فقیه گفته می‌شود، مقصود ولایتی فراتر از «امور حسبیه» به معنای امور ضروری جامعه است. با این توضیح که ولایت در دو عرصه «افتاء» و «قضاوت» مورد وفاق بوده و جای بحث و ابهام ندارد.

پس از بیان این مقدمه، گاهی مراد از اطلاق در اصطلاح «ولایت مطلقه» نفی تقييدِ ولایت به «قلمرو امور حسبیه» است. این برداشت از «ولایت مطلقه» با اصطلاح «ولایت عامه» مترادف است. در این برداشت ولایت مطلقه همان ولایت عامه است که مقبول تعداد قابل توجهی از فقیهان در ادوار مختلف فقه شیعه است. در این برداشت مقصود از اطلاق ولایت آن است که قلمرو اختیارات فقیه محدود به «امور حسبیه» به معنای «امور ضروری و واجبات کفایی جامعه» نمی‌باشد که شارع به تعطیلی آن‌ها راضی نیست؛ بلکه بسیاری از امور عمومی جامعه را هم شامل می‌شود که در قلمرو امور حسبیه و واجبات کفایی عموم مردم و امت اسلامی نیست. معمولاً مثال‌هایی که در کتب فقهی برای امور حسبیه زده می‌شود، امور جزئی مانند: اموال یتیم، شخص غائب، کودک بی‌سرپرست، و مجهول-المالک، یا میت بی‌سرپرست، موقوفه بی‌متولی، و سهم امام (ع) است. (خلخال، ۱۴۲۵، ص ۳۵۱) البته برخی از فقیهان بعد از دوره مشروطه حکومت را نیز از امور حسبیه، بلکه مهم‌ترین مصداق آن دانسته‌اند. (ر.ک: نائینی، ۱۳۸۲، ص ۷۶)

تفاوت این تفسیر از «اطلاق» با تفسیر نخست آن است که در این تفسیر اطلاق ولایت ناظر به گستره ولایت از نظر کمی، و نفی محدود کردن ولایت به قلمرو خاصی است، ولی تفسیر نخست ناظر به قلمرو ولایت از نگاه کیفی، و ملاک و معیار داشتن ولایت، و نفی نوعی از ولایت است که در آن رعایت ملاک و معیاری چون «مصلحت یا عدم مفسده» لازم باشد.

هر فقیه‌ای که دلالت دلایل ولایت فقیه را تام و تمام بداند، در حقیقت ولایت او را به این معنا مطلقه می‌داند، حتی اگر از واژه اطلاق استفاده نکند. به چند نمونه از عبارات فقهی که گویای این تفسیر از اطلاق است، اشاره می‌شود:

نمونه یکم،

ولی بعد از ملاحظه سیاق روایات یا صدر و ذیل آن‌ها، انصافاً انسان یقین پیدا می‌کند که روایات در مقام بیان وظایف فقیهان از جنبه احکام شرعی است، نه این که آنان مثل پیامبر و ائمه نسبت به اموال مردم بر آنان اولویت داشته باشند؛ بنابراین اگر فقهی زکات و خمس از مکلفان درخواست کند، دلیل شرعی وجود ندارد که پرداخت به او واجب باشد. (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۲، ص ۵۵۳)

در این عبارت، شیخ انصاری ولایت استقلالی را از اختصاصات پیامبر و امام معصوم دانسته و دلالت احادیث را بر ولایت فقیه به میزان ولایت پیامبر و امام معصوم نپذیرفته، و تصریح کرده که ولایت مطلقه پیامبر و امام معصوم

مفهوم «اطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» / ۶۱

به معنای «ولایت بر اموال و نفوس مردم»، برای فقیه ثابت نیست؛ (همان) چنان که برخی از شارحان مکاسب نیز بدان تصریح نموده‌اند؛ به ویژه که پیامبر و ائمه در دوران حیات یا حاکمیت خود چنین تصرفاتی در جان و مال مردم نداشتند؛ (خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۹۳؛ کلاتر، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۳۲۷-۳۲۸) به گونه‌ای که برخی از فقیهان بر این باورند که جعل ولایت با چنین گستره‌ای، حتی برای آنان جنبه تشریفاتی داشته و نوعی احترام‌نهادن به آنان بوده است. (محقق داماد، ۱۴۱۸، ص ۸۰)

نمونه دوم،

اما آنچه به عنوان دلیل ثبوت ولایت فقیه همانند ولایت امام (ع) یاد شده، بهترین آن روایتی است که فقیه را همانند پیامبران در میان قوم بنی‌اسرائیل دانسته، و روایتی که دلالت دارد که جریان امور باید در دست علما باشد. اما قدر متیقن از حدیث منزلت، شأن علما در تبلیغ احکام بین مردم است، افزون بر آن که برای پیامبران بنی‌اسرائیل هم ولایت مطلقه‌ای ثابت نبوده است. (خراسانی، ۱۴۰۶، ص ۹۴)

آخوند خراسانی در این عبارت ولایت مطلقه را از پیامبران بنی‌اسرائیل نفی کرده، و نتیجه گرفته که نمی‌توان با استناد به حدیثی که فقیهان را به منزله پیامبران بنی‌اسرائیل می‌داند، برای آنان ولایت مطلقه قائل شد. مقصود وی از اطلاق ولایت در این عبارت، همان ولایت عامه فقیه است که فراتر از تبلیغ احکام، قضاوت و امور حسبیه است.

نمونه سوم،

روایت ابی‌خدیجه و مانند آن اختصاص به فصل خصومت دارد و نمی‌توان با آن ولایت مطلقه را برای فقیهان اثبات کرد. (شاهرودی، ۱۴۰۲، ج ۳، ص ۳۴۸)

در این بیان ولایت مطلقه در معنای ولایت فراتر از قضاوت به کار رفته، در نتیجه همان ولایت عامه مورد نظر است. چون بحث اصلی در میان فقیهان آن است که آیا ولایت فقیهان در عصر غیبت محدود به «افتاء»، «قضاوت» و «امور حسبیه» است یا مانند امام معصوم فراتر از آن، امور اجتماعی و سیاسی (امور عامه) را هم در بر می‌گیرد؟ (خلخالی، ۱۴۲۵، ص ۳۵۰) آنان که ادله را از اثبات ولایت عامه قاصر می‌دانند، تنها در محدوده امور سه‌گانه فوق قائل به ولایت‌اند. نفی دلالت روایت ابی‌خدیجه بر ولایت مطلقه فقیهان به خاطر اختصاص آن به باب قضاوت، جز این معنایی ندارد که ولایت عامه ثابت نیست. چنان که در ادامه، دلالت روایاتی هم که فقیه را حصن (به معنای دژ مستحکم) اسلام توصیف کرده، بر ولایت مطلقه نفی شده، مگر آن که کسی معنا و مفهوم واژه «حصن» را گسترده بداند، «به گونه‌ای که از تشبیه فقیه به حصن استفاده کند که هر آنچه در حفظ و حراست از اسلام به جمیع شئون و حدود آن از احکام و سیاست لازم است، بر عهده فقیه است، چنان که دیوار شهر از همه آنچه در شهر است، محافظت می‌کند. پس ولایت او محدود به افتاء و قضاوت نیست.» (همان، ص ۳۴۹)

نمونه چهارم و پنجم،

نتیجه آن که فقیه نمی‌تواند به ثبوت هلال ماه حکم کند، یا سرپرست و متولی تعیین نماید، به گونه‌ای که با مرگ فقیه از مقام خود برکنار نشوند؛ چون این گونه امور از شئون ولایت مطلقه است، و دلیلی بر اثبات آن وجود ندارد. آنچه برای او ثابت است تنها تصرف در اموری است که بناچار باید توسط فقیه یا وکیل او تحقق یابد، بدین ترتیب اگر بر موقوفه‌ای متولی تعیین کند یا بر کودکی سرپرست معین نماید، در حقیقت تعیین وکیل است، و وکیل هم که با مرگ موکل - در این بحث فقیه - برکنار می‌شود. (تبریزی غروی، ۱۴۱۸، ص ۴۲۳)

این گونه اطاعت که از شئون ولایت مطلقه است، مخصوص امام به قول مطلق است، یعنی کسی که امام همه مردم و جمیع مسلمانان است که منحصر در امامان معصوم است. از نظر ما دلیلی که عهده‌دار اثبات چنین ولایتی برای فقها و مجتهدین در عصر غیبت باشد، ثابت نیست تا در پرتو آن هلال ماه با حکم آنان ثابت گردد و افطار واجب شود، به ویژه که امام به معنای شناخته شده نزد اهل شریعت که اطاعت از آنان بر همگان واجب گردد، بر فقیه صادق نیست. (بروجردی، بی تا، ج ۲، ص ۸۲)

عبارات فوق از آیت الله خوئی نشان می‌دهد از نظر ایشان ادله از اثبات ولایت برای فقیه در عصر غیبت قاصر است، به گونه‌ای که او مانند پیامبر و امام معصوم بتواند فراتر از امور ضروری و حسبیه، حکم به ثبوت هلال ماه کند یا بدون آن که یک متولی و سرپرست با مرگ از مقام خود منزعزل گردند، بتواند رأساً سرپرست و متولی تعیین کند. زیرا این گونه امور از شئون ولایت مطلقه است و چنین ولایتی برای فقیه ثابت نیست. ایشان در پاسخ پرسش از ثبوت ولایت مطلقه، این اصطلاح را در برابر امور حسبیه به کار برده و نوشته‌اند: «در ثبوت ولایت مطلقه برای فقیه جامع شرایط اختلاف است و بسیاری از فقیهان امامیه قائل به عدم ثبوت آنند و تنها در امور حسبیه ثابت است.» (خوئی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۱۲)

نمونه ششم،

آیت‌الله سید عبدالله شیرازی از مراجع مقیم مشهد، اوائل پیروزی انقلاب، ضمن این که مسئله ولایت فقیه را بسیار مهم و بزرگترین امتیاز قانون اساسی جمهوری اسلامی شمرده، و برای آن نقش بسیار مهم و ارزنده‌ای در عالم دین و سیاست و اداره شئون مملکت قائل بود، لکن آن را مشروط به شرایطی مهم و اساسی می‌دانست که مهم‌ترین آن‌ها این بود که «کلیتاً دخل و تصرفات و احکام و قوانینی که بر اساس ولایت فقیه صورت می‌گیرد، کاملاً بر مدار احکام (بوده) و (فراتر از آن) مورد قبول نیست، زیرا چنین ولایتی برای حضرت امیرالمؤمنین و سایر ائمه هم ثابت نیست تا چه رسد به فقهاء عظام و نمایندگان آنان، و حضرت ولی عصر ارواحنا فداه هم هنگام ظهور و دولت جهانی خود همان احکام اولیه اسلام را بدون کم و زیاد، انجام خواهند داد و اندک تغییر و تبدیلی نخواهد داد.» (شیرازی، ۱۳۹۵، ج ۸، ص ۳۴۲-۳۴۶)^۳

^۳ وی در تاریخ ۲۰ شوال ۱۴۰۰ق، مطابق با دهم شهریور ۱۳۵۹ش، با ارسال نامه‌ای به ابوالحسن بنی‌صدر، رئیس‌جمهور وقت، نمایندگان مجلس و محمدعلی رجائی، نخست‌وزیر وقت، ضمن گلایه از تخلفات در وضع و اجرای قوانین، خواهان تسریع در اصلاح قانون اساسی شد. اهم اصلاحات مورد نظر ایشان عبارت بودند از: لزوم تعیین معیار موافقت و مخالفت قوانین مجلس با «اتفاق فقهاء اسلام یا نظر اکثر و مشهور آنان و مراجع هر زمان، نه نظر علمای حاضر در شورای نگهبان»، و لزوم برگزاری جلسات مشورتی اعضای شورای نگهبان با نمایندگان مراجع؛ تعیین اختیارات ولی فقیه که در

نمونه هفتم،

برخی دیگر از فقیهان «اطلاق ولایت» را نفی کرده و آن را ضروری اسلام هم دانسته‌اند. از نگاه آنان فقیه در دایره امور حسبیه ولایت دارد، و خارج از این چارچوب تنها وکیل مردم است و باید برای تصرف در اموال و شئون آنان اجازه بگیرد. (حائری یزدی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۶۱۰ - ۶۱۱) طبعاً اطلاق ولایت بنا بر این تفسیر، به معنای گسترش ولایت به امور عمومی جامعه خواهد بود که فراتر از امور حسبیه است.

در بسیاری از مواردی هم که از واژه «اطلاق» استفاده نشده، ولی «ولایت» یا «ولایت عامه» در عصر غیبت برای فقیه نفی گردیده، همین معنا مورد نظر است، یعنی ولایتی فراتر از افتاء، قضاوت و امور ضروری و حسبی. (خوئی و تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۰) زیرا ولایت در این محدوده مورد اتفاق فقیهان است، هر چند نسبت به گستره دایره امور حسبیه اختلاف نظر وجود دارد. برخی از فقیهان امور حسبیه را محدود به امور جزئی مانند اموال صغیر و یتیم، مجهول‌المالک و موقوفات و مانند آن می‌دانند، اما برخی دیگر اموری مانند: اقامه حدود، و حتی جهاد ابتدایی را که به وجود حکومت مسوول‌الید بستگی دارد، و بسیاری دیگر از امور اجتماعی مانند حِرَف و مشاغل را هم در قلمرو امور حسبیه دانسته‌اند، چرا که در شمار امور ضروری جامعه‌اند که شارع راضی به تعطیلی و رهاکردن آن‌ها نیست. (خوئی، ۱۴۱۸، ج ۱، ص ۱۴ - ۱۶، مقدمه) و برخی دیگر با صراحت حکومت بر جامعه را نیز از امور حسبیه دانسته‌اند. (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۷۶؛ حائری یزدی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۶۱۰؛ خوئی و تبریزی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۰)

امام خمینی هم حفظ نظام اجتماعی، دفاع از مرزهای مسلمین، مراقبت از جوانان مسلمان از انحراف، و جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی را از آشکارترین مصادیق امور حسبیه دانسته‌اند که بدون حکومت امکان دستیابی به آن‌ها وجود ندارد؛ صرف‌نظر از ادله ولایت، فقیهان را قدر متیقن در تصدی این امور می‌دانند. (خمینی، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۶۶۵)

برخی از فقیهان معاصر برای فقیه عادل در عصر غیبت ولایت قائل‌اند، اما فلسفه ولایت و احکام ولایتی را تنفیذ و اجرای احکام شریعت و ترجیح برخی از احکام بر برخی دیگر در مقام تراحم احکام و حقوق می‌دانند و بس. فقیه شأنی جز اجرای جمیع احکام شرعی ندارد. بنابراین ولایت امر، هر چند فراتر از امور حسبیه است، اما هرگز به معنای رفع ید از احکام شریعت نیست، بلکه صرفاً اجرای دقیق احکام شریعت است. البته گاهی در مقام تراحم حکم مهم با حکم اهم، آن هم با تشخیص خود، حکم اهم را ترجیح داده و حکم مهم را کنار می‌گذارد؛ که آن هم در حقیقت اجرای احکام شریعت است. عبارت آیت‌الله صافی گلپایگانی در این زمینه کاملاً گویاست:

«احکام سلطانی که از مقام سلطنت صادر می‌شود، باید برای تنفیذ احکام شرعی، و در مقام تراحم احکام و حقوق برای ترجیح برخی بر برخی دیگر باشد، بنابر این حتماً نباید از با احکام سلطانی از حکم شرعی رفع ید کرد، بلکه بر

اساس تشخیص حاکم به لزوم ترک حقی یا جهتی به منظور حفظ حق یا جهت اهمی، تنها بخاطر حکم اهم از حکم مهم رفع ید می‌شود.» (صافی گلپایگانی، ۱۳۷۵، ص ۱۴)

در این بیان هر چند سخنی از ولایت مطلقه نیست، اما اینکه شأن فقیه حاکم ترجیح اهم بر مهم در تزامم حقوق و احکام است، نشانه اختیارات گسترده، البته در راستای اجرای شریعت است. مطلقه شمردن ولایت در این تفسیر به معنای آن است که فقیه متصدی همه امور عمومی و اجرای شریعت در همه زمینه‌هاست، نه فقط در چارچوب امور حسبیه و ضروری جامعه.

آیت الله مکارم شیرازی از احکام ثانویه تفسیری موسّع دارد. ایشان احکام ثانویه را محدود به عناوین محصور در شریعت مانند حرج، ضرر، ضرورت و اضطرار نمی‌داند، بلکه ده عنوان برای عناوین ثانویه می‌شمارد که مصلحت عمومی یکی از این عناوین است. (مکارم شیرازی، ۱۴۲۵، ص ۵۰۶)

در این دیدگاه هم ولایت کاملاً در چارچوب احکام فرعی، اعم از اولیه و ثانویه است. هر چند می‌توان گفت: ایشان با تبیین و تفسیری متفاوت، اختیارات حکومت را به همان گستردگی که امام مطرح کرده، می‌داند. زیرا امام از احکام ثانویه تفسیری مضیق دارد که محدود به عناوین شناخته شده در شریعت است. به همین جهت ولایت را مطلقه، به معنای فراتر از احکام فرعی، اعم از اولیه و ثانویه دانسته است.

اما یک نکته هم‌چنان باقی است. برخی از پژوهشگران معتقدند امام خمینی اختیارات حکومت را گسترده‌تر از دیدگاه آیت‌الله مکارم می‌داند. زیرا امام پس از تبیین دیدگاه خود فرمودند: «آنچه گفته شده است که شایع است، مزارعه و مضاربه و امثال آنها را با آن اختیارات از بین خواهد رفت، صریحاً عرض می‌کنم که فرضاً چنین باشد، این از اختیارات حکومت است. و بالاتر از آن هم مسائلی است، که مزاحمت نمی‌کنم.» (خمینی، ۱۳۷۹، ج ۲۰، ص ۴۵۲) این جمله حکایت از آن دارد که نمی‌توان دیدگاه آیت‌الله مکارم هم‌فکران ایشان را با دیدگاه امام یکسان ارزیابی کرد.

۴- ولایت فراتر از احکام فرعی شرعی (و در دایره مباحات)

برخی از فقیهان که ولایت فقیه عادل را در عصر غیبت قبول دارند، برای فقیه افزون بر مسئولیت اجرای قوانین شریعت، حق تشریح در دایره مباحات هم قائلند. بدین معنا که می‌تواند بر اساس مصلحت جامعه، انجام یا ترک فعلی را که خداوند مباح کرده، الزام یا ممنوع کند. شهید سید محمدباقر صدر برای حکومت چنین اختیاری قائل است. وی با طرح «منطقه الفراغ» در شریعت، چنین دیدگاهی را مطرح نموده است. او در طرحی که برای قانون اساسی جمهوری اسلامی نوشت، از چنین اختیاری برای مردم که تحت نظارت مرجعیت دارای حق رأی و انتخاب هستند، سخن گفته و نوشته:

«در مواردی که یک نظر قطعی و نهایی در مورد مسأله‌ای به صورت وجود یا حرمت از جانب شریعت وجود ندارد، قوه مقننه که برخاسته از اراده مردم و نماینده آنها است وظیفه دارد براساس مصالحی که تشخیص می‌دهد به شرط عدم مغایرت با قانون اساسی، قانونگذاری کند. گستره این قوانین «منطقه الفراغ» نامیده می‌شود. این گستره شامل تمامی حالاتی است که دین، انتخاب را بر مکلف واگذار کرده است. قوه مقننه دارای این حق است که براساس

مصالح عمومی و به شرط عدم مغایرت با قانون اساسی در این موارد تصمیم‌گیری و قانونگذاری کند.» (شهید صدر، ۱۴۲۱، ص ۱۱-۲۶؛ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵، ش ۲) ^۴

شاید از عبارات نائینی هم بتوان چنین برداشتی کرد. وی در رساله‌ای که در دفاع از مشروطه و قانون‌گذاری در مجلس شورای ملی نوشته، در قلمرو «ما لا نص فیه»، یعنی مواردی که در آن‌ها دستوری از شرع نرسیده، برای مجلس حق قانون‌گذاری قائل شده است. وی تکالیف راجع به حفظ نظم و حفظ مملکت و سیاست امور امت را (اعم از قوانین اولیه راجع به وظایف نوعیه یا ثانویه متضمن مجازات بر مخالفت قوانین اولیه)، یا منصوصاتی می‌داند که «وظیفه عملیه آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مضبوط است و یا غیرمنصوصی است که وظیفه عملیه آن به واسطه عدم اندراج در تحت ضابط خاص و میزان مخصوص غیرمعین، و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است، ... و تابع مصالح و مقتضیات اعصار و امصار و به اختلاف آن قابل اختلاف و تغییر است و چنانچه با حضور و بسط ولی منصوب الهی حتی در سایر اقطار هم به نظر و ترجیحات منصوبین از جانب حضرتش موکول است، در عصر غیبت هم به نظر و ترجیحات نواب عام یا کسی که در اقامه وظایف مذکوره عمّن له ولایه الاذن مأذون باشد، موکول خواهد بود.» (نائینی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۴-۱۳۶)

این سخن بدین معناست که حکومت می‌تواند در قلمروی که قانونگذار اسلام قانونی ندارد، قانون وضع کرده، فعلی را الزام یا منع نماید، و حتی بر تخلف از این قانون مجازات تعیین کند.

۵- ولایت فراتر از احکام فرعی شرعی (و در دایره الزامیات)

یکی دیگر از معانی «اطلاق» در نظریه ولایت مطلقه، نفی محدودیت ولایت به چارچوب احکام فرعی شرعی است. آیا لزوم اطاعت از ولی امر محدود به اوامر شرعی اوست یا اوامر او در قلمرو امور عرفی را هم شامل می‌شود؟ در برخی از عبارات فقهی از ولایت مطلقه چنین معنایی اراده شده و ضمن قبول آن در باره پیامبر و امام معصوم، ثبوت آن برای فقیه در عصر غیبت نفی گردیده است. به نمونه‌هایی از عبارات فقهی اشاره می‌شود.

از عبارت شیخ انصاری که پیشتر نقل کردیم، استفاده می‌شود که یکی از محدودیت‌های ولایت غیرمعصوم در عصر غیبت همین است. از نگاه وی مقصود از استدلال به ادله اربعه برای اثبات خروج ولایت پیامبر و امام معصوم از تحت «اصل عدم ولایت»، پاسخ به این گمان نادرست است که وجوب اطاعت از امام محدود به اوامر شرعی است و دلیلی بر لزوم اطاعت از ایشان در اوامر عرفی، یا دلیلی بر سلطنت آنان بر اموال و نفوس مردم وجود ندارد.

در عبارات متعدد فقیهان این تفسیر از ولایت مطلقه به چشم می‌خورد. به عنوان نمونه،

آیت الله سیدمحمدرضا گلپایگانی به این پرسش که «آیا زمامدار جامعه می‌تواند برای ایجاد نظم و امنیت اجتماعی و جلوگیری از اختلال نظام راهی غیر از آن که در شریعت با جعل حدود و تعزیرات و امر به معروف و نهی از منکر

^۴. گفتنی است که برخی از شاگردان شهید صدر در تشریح دیدگاه استاد خویش، اطلاق ولایت را در دایره غیرالزامیات یا احکام متغیر دانسته، بر او لازم شمرده‌اند که از یک سو مصالح امت و از سوی دیگر، احکام شریعت اسلامی را در نظر بگیرند. (ر.ک: حائری، ۱۴۲۴ق، ص ۱۵۸)

تعیین شده، بپیماید و با جعل قوانین دیگر این هدف را تحقق بخشد؟» پاسخ منفی داده و معتقدند: اگر دفع اختلال نظام اجتماعی چنان که از راه‌های معین شرعی ممکن باشد، دلیل و مجوزی ندارد که از راه‌های دیگر اقدام شود و حکم عقل به لزوم حفظ نظام و قبح اختلال نظام و دفع آن چنین نتیجه‌ای ندارد، مگر آن که برای زمامدار جامعه ولایت مطلقه قائل شویم به گونه‌ای که حتی بتواند قانون جعل کند، و اثبات چنین اختیاری حتی برای پیامبر و امام معصوم هم مشکل است، چه رسد به فقیه. (گلپایگانی، بی تا، ج ۲، ص ۱۵۴) از همین مبنا نتیجه گرفته‌اند که حکومت نمی‌تواند مجرمان را جز بر اساس حدود و تعزیرات معین شرعی مجازات کند، مثلاً اگر مجازات مالی از مجازات بدنی تعیین شده شرعی مؤثرتر بود، مجازات شرعی را کنار نهاده و مجرم را مجازات مالی کند؛ مگر برای فقیه ولایت مطلقه قائل باشیم، به گونه‌ای که بتواند در عرض احکام شرعی، قانون جعل کند. (همان، ص ۱۵۵)

آیت الله شیخ مرتضی حائری در سخنرانی خود در مجلس خبرگان قانون اساسی پیرامون ولایت فقیه در عصر غیبت اظهار داشتند: «اصل ولایت فقیه از ضروریات اسلام است و این هم که اطلاق نداشته باشد، از ضروریات اسلام است مثلاً اگر در آینده فقیه‌ی پیدا شد و دید کسی دو تا خانه دارد و یکی را اجاره داده و زندگی هم مرفه است و کس دیگری خانه‌ای ندارد و به طور اجاره‌ای در جایی زندگی می‌کند، اگر آن فقیه دستور داد که خانه دوم آن شخص را بگیرند و به این شخص بدهند و قیمت را حالا به او بدهند یا ندهند، بر خلاف آن چه که اسلام فرموده است، می‌باشد. به مصداق آیه «... إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ...» (نساء، ۲۹)؛ اگر چنین باشد این مطلب در مورد زن هم می‌آید. اگر کسی چهار تا زن دارد و جوانی هم هست که زن ندارد و زن هم گیرش نمی‌آید، اگر آنجا مصلحت اقتضا کرد، اینجا هم اقتضا می‌کند؛ و مثلاً اگر یک پیرمردی است که در شرف مردن است ولی کلیه‌اش سالم است و جوانی هم هست که کلیه‌اش خراب است و اگر کلیه به او ندهند می‌میرد، بیاییم آن پیرمرد را بکشیم و کلیه‌اش را به آن جوان بدهیم. این در مقام ثبوت درست نیست و در مقام اثبات هم برداشت مردم چنین است که دین اسلام دینی است که به یک عده غیرمعصوم محول شده، در صورتی که باید به معصوم محول بشود نه به غیرمعصوم.» (حائری یزدی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۶۱۰ - ۶۱۱)

بر این اساس، پیشنهاد می‌کرد اصل ولایت فقیه در قانون اساسی مقید شود به اینکه «در حدود متون مشهور فقهی»؛ و در صورتی که تمایل به درج تفصیلی آن حدود در قانون اساسی باشید، بنویسید: «در فتوا و در قضا و امور حسبیه که مین جمله همین حکومت است، کما این که امیرالمؤمنین در مقابل خوارج فرمود: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ» (نهج البلاغه: خطبه ۴۰) مردم یک حکومتی می‌خواهند و بی حکومت هم مملکت اداره نمی‌شود. ولی به این صورت اختلال نظم می‌شود، منتها چون اول تصرف در اموال عمومی است یا تصرف در اموال شخصی است، باید اول از آن‌ها رضایت بگیرند که اسمش وکالت است. مثلاً فقیه که ولایت بر شخص غایب دارد، اگر چنانچه بتواند تلفنی بپرسد یک چیزی را که لازم است تصرف بکند، اول باید رضایت او را تأمین بکند و اگر نشد، آن وقت ولایت دارد. این است که وکالت می‌خواهد، چون تصرف در اموال هم هست، وقتی که مردم همه به یک شخص رأی دادند آن فقیه کارش را می‌کند. این از لحاظ موضوعات و تصرف در اموال بود. از لحاظ احکام هم آن چه که خدا فرموده است، باید به آن عمل کند نه این که خود حکم بکند.» (حائری یزدی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۱۲)

ملاحظه می‌شود که وی ولایت در دایره امور حسبیه را هم در چارچوب احکام اولیه می‌داند. به این معنا که برای تصرف در اموال مثلاً غایب، ابتدا باید رضایت او را جلب کرد، در صورتی که ممکن نشد، می‌توان بر اساس مصلحت

او تصرف نمود. به همین جهت معتقد بود مردم با رأی خود به فقیه وکالت می‌دهند تا در چارچوب رضایت آنان در امور عمومی جامعه تصرف کند، مگر جلب رضایت آنان مقدور نباشد.

امام خمینی هم واژه «مطلقه» را در ولایت به همین معنا به کار می‌برد. از نگاه ایشان ولایت مطلقه پیامبر و امام معصوم و فقیه عادل، به معنای محدود نبودن آنان به احکام فرعی شرعی، اعم از احکام اولیه یا ثانویه بود. به عبارت دیگر، ایشان معتقد بود که ولی‌امر افزون بر اجرای احکام شرعی، می‌تواند در قلمرو مباحات و فراتر از آن در دایره الزامیات شرعی یعنی واجبات و محرمات، با رعایت معیار مصلحت عمومی قانون وضع کند. تبیین و تشریح دیدگاه ایشان همراه با شواهد و مستندات آن، فرصت دیگری لازم دارد که نویسنده در مقاله دیگری بدان خواهد پرداخت.

۶- ولایت بر اموال امام (ع)

یکی دیگر از معانی اطلاق ولایت در کلمات فقیهان، شمول ولایت به اموال امام (ع) مانند: فیء، انفال، خمس، و خراج است، اموالی که در اختیار امام به عنوان زمامدار جامعه است. محقق همدانی توقیع شریف امام عصر (عج) را که در حوادث واقعه فقیهان را حجت‌های خود بر مردم معرفی نموده، دلیل نیابت فقیهان از امام دانسته و ولایت فقیهان را فراتر از نقل حدیث و فتوا ارزیابی نموده است. به همین جهت معتقد است اگر فقیهی برای تصدی مال یتیمی فردی را تعیین کند، کسی که اموال یتیم در اختیار اوست، نمی‌تواند به استناد این که من مصلحت یتیم را بهتر تشخیص می‌دهم، از واگذاری اموال به او امتناع ورزد. وی در پاسخ این شبهه که لازمه این برداشت آن است که «فقیهان مانند امام دارای ولایت مطلقه باشند، چرا که امام اولی بالمؤمنین از خودشان است»، اظهار نموده که عرف از اعطای این منصب به فقیه می‌فهمد که فقیه به طریق اولی حق تصمیم‌گیری نسبت به اموال امام، به ویژه اموال مقام امامت مانند: فیء، انفال، خمس و خراج را دارد. از دیدگاه وی در نیابت فقیه از امام نمی‌توان تردید کرد و این معنا با مراجعه به آثار فقیهان آشکار می‌شود، حتی برخی از آنان دلیل آن را اجماع دانسته‌اند. (همدانی، ۱۴۱۶، ج ۱۴، ص ۲۹۰-۲۹۱)

نتیجه‌گیری

از مطالعه عبارات فقهی در این مقاله به دست آمد که معنا و مفهوم واژه «اطلاق» در اصطلاح «ولایت مطلقه» نسبی بوده و به تناسب هر بحثی، معنایی از آن اراده شده که به اختصار عبارتند از:

- ولایتی که مقید به رعایت مصلحت نیست؛
- ولایتی که مقید به امور عمومی جامعه نبوده و قلمرو خصوصی و شخصی زندگی مردم را نیز شامل شود؛
- ولایتی که محدود به بیان احکام، قضاوت و امور ضروری (حسیه) جامعه نبوده و امور عمومی جامعه را هم در بر بگیرد؛
- ولایتی که فراتر از اجرای احکام فرعی شرعی بوده و بتوان در قلمرو مباحات قانون وضع کرد؛
- ولایتی که فراتر از اجرای احکام فرعی شرعی بوده و بتوان افزون بر قلمرو مباحات، در حوزه الزامیات شرعی هم قانون وضع کرد، به خاطر مصلحت عمومی جامعه واجبی را موقتاً تعطیل یا ارتکاب حرامی را موقتاً تجویز نمود؛

• ولایت بر اموال امام معصوم (ع)، به ویژه اموالی که به شأن امامت مربوط می‌شود مثل خمس و انفال.

ملاحظه می‌شود که «ولایت مطلقه» در ادبیات فقهی، در همه معانی فوق به کار برده شده، بنابر این بدون توجه به موضوع بحث و قرائن موجود در عبارت، نمی‌توان واژه «مطلقه» را معنا کرد. نتیجه این پژوهش نشان می‌دهد که نمی‌توان اصطلاح «ولایت مطلقه» در فقه و کلمات فقیهان را به معنای «رها و بی‌قید و بند بودن اختیارات فقیه» دانست یا تنها بر یکی از معانی یادشده حمل کرد، زیرا باید با توجه به موضوع بحث و شواهد و قرائن به کار رفته در عبارت، وصف «اطلاق» را معنا کرد. چه بسا فقیهی ولایت را از یک نظر مطلقه بداند و از جهاتی دیگر مقید؛ چنان که امام خمینی ولایت و اختیارات حکومت را مطلقه می‌دانست که محدود به احکام فرعی شرعی نیست، ولی از جهت ملاک و معیار، مقید به رعایت مصالح عمومی، و از جهت دامنه اختیارات، محدود به «حوزه عمومی» زندگی مردم دانسته که شامل «حوزه خصوصی» آنان نمی‌شود.

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه

انصاری، شیخ مرتضی، مکاسب، قم، لجنه تراث الشیخ الاعظم، ۱۴۱۹ق.

بجنوردی، سید حسن، منتهی الاصول، اجتهاد و تقلید، چاپ دوم، قم، کتابفروشی بصیرتی، ۱۳۹۵ق.

بروجردی، مرتضی، المستند فی شرح العروة الوثقی، کتاب الصوم، و کتاب الخمس، تقریرات درس سید ابوالقاسم موسوی خوئی، قم، نشر لطفی، بی‌تا.

تبریزی غروی، علی، التنیح فی شرح العروة الوثقی، تقریرات درس سید ابو القاسم موسوی خوئی، چاپ دوم، قم، نشر لطفی، ۱۴۱۸ق.

حائری یزدی، شیخ مرتضی، صورت مشروح مذاکرات بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، تهران، اداره کل امور فرهنگی و روابط عمومی مجلس شورای اسلامی، ۱۳۶۹ش.

حائری، سید کاظم حسینی، ولایة الأمر فی عصر الغیبة، چاپ دوم، قم، مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۲۴ق.

خراسانی، آخوند محمدکاظم، حاشیه مکاسب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۰۶ق.

خلخالی، سید محمد مهدی موسوی، الحاکمیه فی الإسلام، قم، مجمع اندیشه اسلامی، ۱۴۲۵ق.

خمینی، [امام] سید روح الله موسوی، صحیفه امام، چاپ سوم، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ش.

خمینی، [امام] سید روح الله موسوی، کتاب البیع، چاپ اول، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.

خویی، سید ابوالقاسم و تبریزی، میرزا جواد، صراط النجاه فی اجوبه الاستفتائات، قم، دارالصدیقه الشهبیده، ۱۳۹۱ش.

مفهوم «الطلاق» در اصطلاح فقهی «ولایت مطلقه» / ۶۹

- خویی، سید ابو القاسم موسوی، صراط النجاة، قم، مکتب نشر المنتخب، ۱۴۱۶ق.
- خویی، سید ابو القاسم موسوی، موسوعه الإمام الخوئی، قم، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی، ۱۴۱۸ق.
- شاهرودی، سید محمود بن علی حسینی، کتاب الحج، قم، مؤسسه انصاریان، ۱۴۰۲ق.
- شیرازی، سید عبدالله، اسناد نهضت اسلامی ایران، با مقدمه و به کوشش سید هادی خسروشاهی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۹۵ش.
- صافی گلپایگانی، لطف الله، ضرورة وجود الحكومة أو الولاية للفقهاء في عصر الغيبة، قم، دارالقرآن الکریم، ۱۳۷۵ش.
- صدر، شهید سید محمد باقر، الاسلام يقود الحياه، لمحہ فقهیه تمهیدیه عن مشروع دستور الجمهوریه الاسلامیه فی ایران، قم، مرکز الابحاث و الدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ۱۴۲۱ق؛ ترجمه در: نشریه اندیشه اسلامی، شماره دوم، ۱۳۸۵/۵/۳۱.
- کلانتر، محمد، شرح مکاسب، قم، دارالکتاب، ۱۴۱۰ق.
- گلپایگانی، سید محمدرضا، الدر المنضود فی أحكام الحدود، مقرر: علی کریمی جهرمی، قم، دارالقرآن الکریم، بی تا.
- محقق داماد، سید محمد، کتاب الخمس، قم، دار الإسراء للنشر، ۱۴۱۸ق.
- مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی حسینی، العناوین الفقهیة، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۷ق.
- مکارم شیرازی، ناصر، انوار الفقاهه، کتاب البیع، قم، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابی طالب (ع)، ۱۴۲۵ق.
- نائینی، محمدحسین غروی، تنبیہ الامه و تنزیه المله، تحقیق و تصحیح سید جواد ورعی، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲ش.
- نجفی، شیخ محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، چاپ هفتم، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.
- همدانی، آقا رضا بن محمد هادی، مصباح الفقیه، قم، مؤسسه الجعفریه لإحياء التراث و مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.

The Concept of Iitlaq in the Fiq'hi (Islamic Jurisprudential) Term of Velayat-e Faqih "Absolute Guardianship of the Islamic Jurist"^۵

Seyyed Javad Varaei^۶

Velayat-e motlagh-e which means "absolute guardianship" is a term used in different sciences. In this paper, the application of this term in Fiqh "Islamic jurisprudence" has been discussed. The paper hypothesizes that the assignment of iitlaq for Velayat "guardianship" does not have the same meaning in Fiq'hi "Islamic jurisprudential" terms. An overview shows that this word is used differently according to the topic under discussion. At least six meanings and concepts of this word can be seen in the phrases of fuqahā (Islamic jurists), which is a sign of the relative nature of its meaning and concept. The Velayat that "it is not bound by expediency", "in addition to the public sphere, it also includes the private sphere", "beyond the scope of the necessary affairs of the society, it contains all public affairs", "in addition to the implementation of Sharia rulings, tries to enact laws in the realm of Sharia principles", "in addition to the implementation of rulings, establishes laws in the realm of Sharia Mubah "permitted" and obligations" and "Velayat over the property of the Imam (AS)" is referred to as Velayat-e motlagh-e (absolute guardianship). This variety of usage shows that the assignment of iitlaq in the term Velayat-e motlagh-e does not have the same meaning and concept and it has a different meaning depending on the topic under discussion and in dispute. The purpose of this research paper is to show relativity in the idea of iitlaq in the Islamic jurisprudential term of Velayat-e motlagh-e. The research method will be descriptive-analytical based on reliable Fiq'hi "based on Islamic jurisprudential method" sources.

Keywords: *Iitlaq, Velayat-e motlagh-e, Expediency, Shari'a rulings, Mubah "permitted" and Obligations.*

^۵- Receive Date: 15 May 2022, Accept Date: 30 July 2022.

^۶- Associate professor in Islamic jurisprudence and law at Research Institute of Hawzah and University. Jvarai@rihu.ac.ir